

نویسنده: دویدستکمن «David Stockman».
منبع و تاریخ نشر: انتی وار «2026-03-11».
برگردان: پوهندوی دوکتور سیدحسام «مل».

آخرین دروغ بزرگ واشنگتن: جنگ «47» ساله ایران علیه آمریکا

*Washington's Latest Big Lie: Iran's 47-Years
War on America*

این مقاله در پنج بخش
قسمت اول مقاله

در مرکز توجیه کاخ سفید برای آغاز یک جنگ ابدی دیگر، شنیع ترین دروغ نئوکانها تا به امروز قرار دارد. و این دروغی است که آشکارا به تمام وعده‌های انتخاباتی دونالد در این مورد خیانت می‌کند.

البته، آخرین دروغ بزرگ این است که دونالد به جای شروع یک جنگ ابدی دیگر، در حال پایان دادن به جنگ (۴۷) ساله ادعایی ایران علیه آمریکا برای همیشه است. و اگرچه مورد دوم ممکن است برای مصرف‌کنندگان عادی تبلیغات رسانه‌های جریان اصلی مبهم و قابل قبول به نظر برسد، اما واقعیت‌های واقعی که از سال [۱۹۵۳ تا ۲۰۲۶] تحقق یافته‌اند، نشان می‌دهند که این روایت «جنگ ۴۷ ساله» چیزی کاملاً متفاوت است: یعنی، یک ترکیب بی‌معنی و جعلی از سوی بخش ارتباطات کاخ سفید که ظاهراً منحصراً روی کودکان دبستانی یا مصرف‌کنندگان نوشابه‌های انرژی زای MAGA آزمایش شده است. در واقع، از کودتای مهندسی شده توسط سازمان سیا علیه نخست وزیر منتخب دموکراتیک ایران در سال «۱۹۵۳»، تا کمک واشنگتن به صدام حسین در جریان حمله عراق به ایران در دهه «۱۹۸۰»، تا تحریم‌های اقتصادی خردکننده‌ای که از دهه «۱۹۹۰»

سال‌هاست اقتصاد ایران را تحت فشار قرار داده‌اند، تا حمله هوایی دونالد ترامپ به برنامه تسلیحات هسته‌ای ایران که وجود خارجی نداشت، در ژوئن گذشته، به هر حال جنگی وجود داشته است.

اما این جنگی است که منشأ آن بسیار بیشتر در واشنگتن بوده تا در تهران - حقیقتی که وقتی فقط یک واقعیت اساسی را درک کنید، کاملاً آشکار می‌شود: اینکه ایران هرگز و هرگز برای «امنیت داخلی» آمریکا اهمیتی نداشته است.

نه در طول جنگ سرد، زمانی که واشنگتن رژیم استبدادی و دزدشاه را بر مردم ایران تحمیل کرد تا جلوی پیشرفت‌های ادعایی اتحاد جماهیر شوروی را بگیرد؛ و همچنین نه از سال «۱۹۷۹»، زمانی که ایرانیان طعمه حکومت تاریک ملاحظه شدند، حکومتی که نوابغ پوتوماک پس از آنکه شاه به معنای واقعی کلمه توسط قیام‌گسترده مردم ایران از تخت طاووس رانده شد، به قدرت رساندند.

نیازی به گفتن نیست که به طور قابل پیش‌بینی قطعی است که مداخلات نظامی واشنگتن که ربطی به امنیت داخلی واقعی ندارند، ناگزیر مبتنی بر دروغ، بهانه، پرچم دروغین و روایت‌های ساختگی هستند. بدون این توجیحات آیینی، حتی سیاستمداران دموکرات معمولی نیز به راحتی در صفوف جنگ‌طلبان قرار نمی‌گیرند.

با این حال، همانطور که اتفاق افتاد، پرچم‌های جنگی پی‌در پی ضد کمونیسم در آن زمان و ضد تروریسم در حال حاضر به دروغ پوششی برای امپراتوری فراهم کردند. اما در هر دو مورد، دل‌بستگی آنها به تهدیدهای عمدتاً واهی ایران، در بهترین حالت، بر پایه فرنی رقیب بود. بنابراین، در طول جنگ سرد فرقی نمی‌کرد ایران در کدام اردوگاه باشد. دلیلش این بود که آمریکا یک بازدارندگی هسته‌ای شکست‌ناپذیر داشت، همان‌طور که خروشچف در طول بحران موشکی کوبا در سال (۱۹۶۲) اذعان کرد؛ و این بازدارندگی هسته‌ای نه به پایگاه‌های خارجی نیاز داشت و نه به اتحاد در سراسر طول و عرض کره زمین، و مطمئناً نه در خلیج فارس.

به همین ترتیب، صرف نظر از اینکه ایران با جهان آزاد یا بلوک شوروی متحد می‌شد، هیچ تفاوتی برای آزادی و امنیت مردم آمریکا که در خانه از دریا تا دریا درخشان ساکن بودند، ایجاد نمی‌کرد. به سادگی هیچ‌شانسی برای یک گلوله برفی در جای گرمی که ارتش سرخ و نیروی دریایی قصد یا توانایی حمله نظامی متعارف به سرزمین ایالات متحده را در طول جنگ سرد داشتند - که در خندق‌های بزرگ اقیانوس اطلس و اقیانوس آرام به طور امنی لانه کرده بود - وجود نداشت. بر این اساس، تمام مانورهای سیاسی و نظامی بی‌پایان ایالات متحده در خارج از کشور و به ویژه در خاورمیانه از سال {۱۹۵۳ تا ۱۹۷۹} - از طریق سوریه، مصر، عراق، لبنان، ایران و غیره - چیزی

بیش از مانورهای بی‌معنی و اشنگتن در مشیت و مال دادن نبود که نرهای به امنیت داخلی آمریکا اضافه نمی‌کرد. در واقع، برای لحظه‌ای گذرا در سال «۱۹۵۶»، رئیس‌جمهور آیزنهاور حتی درست گفت که به اسرائیل - با حمایت فرانسه و انگلستان - در جریان بحران به اصطلاح سوئز، به شدت هشدار داد که در خط خودش بماند. و در واقع، دستور آیزنهاور باید پایان مانورها در منطقه می‌بود.

اما اینطور نبود. دولت در حال شکل‌گیری جنگ در سواحل پوتوماک، همیشه در کمین مداخله، درگیری و در صورت لزوم مداخله نظامی بود. بخشی از این به این دلیل است که مجتمع نظامی-صنعتی به بهانه‌ای برای تهیه گسترده سلاح و همچنین میدان‌های آزمایش آتش زنده دوره‌ای (یعنی جنگ‌های ابدی) نیاز داشت، در حالی که اعضای دولت در حال جنگ به دشمنان، بحران‌ها، استراتژی‌ها، مذاکرات، تهدیدها و متحدانی نیاز داشتند تا مشغول، درگیر، خودبزرگ‌بین و تأمین مالی شوند.

در رابطه با خاورمیانه، این الزامات به ویژه پس از به اصطلاح تحریم اعراب در اکتبر «۱۹۷۳»، ضروری تر شدند. با این حال، حتی در آن زمان نیز نیازی به متحدان خاورمیانه‌ای یا ناوگان پنجم یا مجموعه گسترده پایگاه‌های امروزی در خلیج فارس و مناطق اطراف آن نبود. به این دلیل که تضمین عرضه کافی نفت و قیمت‌های پایدار و اقتصادی نفت، وظیفه آقای مارکت بوده، هست و همیشه بوده است، نه موشک، بمب، تانک و اژدر. با این حال، متأسفانه، ایده نادرست کیسینجری دهه (۱۹۷۰) مبنی بر اینکه اقتصاد و تأمین نفت آمریکا به گشت‌زنی ناوگان پنجم در خلیج فارس و مسیرهای دسترسی به آن وابسته است، باعث شد و اشنگتن حتی در سال‌های زوال امپراتوری شوروی از ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۱ نیز درگیر رقابت‌های داخلی و درگیری‌های تاریخی منطقه باقی بماند.

در واقع، کل دستگاه امپراتوری کیسینجری در خلیج فارس غیرضروری بود، زیرا هر کشوری که میزبان تأسیسات تولید یا فرآوری نفت بود، چه بزرگ، کوچک یا متوسط، مایل - و حتی اغلب مشتاق - فروش نفت در بازار جهانی بود. دلیل آن نه سیاستمداری یا وابستگی به آمریکا، بلکه صرفاً این بود که این رژیم‌ها - خوب، بد و بی‌تفاوت - در همه جا و همیشه به درآمد نفت برای پشتیبانی از عملیات، رفاه داخلی و ظرفیت‌های نظامی خود نیاز داشتند. در این زمینه، اولین رویداد نامطلوب جنگ به اصطلاح ۴۵ ساله، زمینه را فراهم کرد. دانشجویانی که سفارت آمریکا را تصرف کردند، هیچ تهدیدی برای آمریکا نبودند و آنها در نوامبر ۱۹۷۹ به دلیلی بدیهی سفارت را غارت کردند. به عبارت دیگر، شاه در فوریه فرار کرده بود و یک دولت ائتلافی گسترده از مخالفان ضد شاه از طیف وسیعی از جناح‌های داخل ایران تازه آزاد شده، روی کار آمده بود.

اتفاقاً، دولت جدید در فوریه «۱۹۷۹» تأسیس شد و به عنوان دولت موقت انقلابی شناخته می‌شد. این دولت رسماً پس از بازگشت آیت‌الله روح‌الله خمینی از تبعید در ۱ فوریه و انتصاب مهدی بازرگان به عنوان نخست‌وزیر در ۵ فوریه ۱۹۷۹ تأسیس شد.

دولت موقت به عنوان یک نهاد انتقالی برای نظارت بر تغییر از سلطنت به جمهوری اسلامی در نظر گرفته شده بود و مسئولیت هایی از جمله تدوین قانون اساسی جدید و برگزاری انتخابات را بر عهده داشت. بازرگان، چهره مخالف باسابقه از نهضت آزادی ایران، رهبری کابینه‌ای را بر عهده داشت که بر اصول اسلامی تاکید داشت و در عین حال ثبات و اصلاحات را هدف قرار می‌داد.

در ابتدا، دولت جدید به جای تسلط کامل خمینی و تندروهای اسلامی، گسترده بود. کابینه بازرگان شامل ترکیبی از میانه‌روها، ملی‌گرایان، روشنفکران سکولار و اسلام‌گرایان میانه‌رو بود که منعکس‌کننده ائتلاف متنوعی بود که انقلاب را به پیش برده بود. از جمله چپ‌گرایان، لیبرال‌ها و بازرگانان بازار - تا به طبقه متوسط و ناظران بین‌المللی اطمینان خاطر دهد.

اما در مدت کوتاهی آنچه که در ایران به یک "انقلاب فوری" معادل سقوط تزار در فوریه ۱۹۱۷ و متعاقب آن ظهور یک دولت سوسیال دموکرات به رهبری کرنسکی با پایگاه گسترده در روسیه تبدیل شد، تسلیم مرحله بعدی معادل آن شد. یعنی، تصرف قدرت توسط بلشویک‌ها با طعم اسلامی در نوامبر ۱۹۷۹ - که توسط سازندگان احمق امپراتوری در پوتوماک کمک و تشویق شد.

به عبارت دیگر، واشنگتن باید به اندازه کافی باهوش می‌بود تا تشخیص دهد که ابزار ۲۶ ساله امپراتوری‌اش - شاه - بدبختی و آسیب بی‌حد و حصری را برای مردم ایران به ارمغان آورده است و بنابراین او را به تهران باز می‌گرداند تا با عدالتی که شایسته آن بود، روبرو شود. اما در عوض، دیوید راکفلر سیاستمدار خیرخواه، جیمی کارتر بی‌عرضه را متقاعد کرد که به شاه اجازه دهد به ایالات متحده پناهنده شود، ظاهراً برای درمان سرطان. افسوس که این جرعه‌ای بود که انقلاب مسالمت‌آمیز ایران را به سمت و سوی آشوبگرانه‌تر سوق داد. بر این اساس، در ۴ نوامبر ۱۹۷۹، بین ۳۰۰ تا ۵۰۰ دانشجو در تهران، که به عنوان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام شناخته می‌شدند، به سفارت ایالات متحده حمله کردند و ۶۶ دیپلمات و کارمند سفارت آمریکایی را گروگان گرفتند.

همانطور که اتفاق افتاد، خواسته‌های دانشجویانی که سفارت را تصرف و آن را برای یافتن شواهدی از همدستان آمریکا در دولت شاه غارت کردند، در واقع غیرمنطقی نبود و اساساً شامل سه مورد می‌شد:

- استرداد شاه برای محاکمه در ایران.
- عذرخواهی آمریکا به خاطر کودتای ۱۹۵۳ به رهبری سیا.
- بازگرداندن حدود «۲۰» میلیارد دلار از دارایی‌های ایران که شاه دزدیده و در زمان انقلاب فوریه توسط آمریکا توقیف شده بود.

در چارچوب یک جمهوری صلح طلب که به دنبال هیولاهایی برای نابودی به خارج از کشور نمی‌رفت، این‌ها باید آسان می‌بودند. اگر این خواسته‌ها برآورده می‌شدند، هرگز ۴۴

روز نمایش اسارت در تلویزیون زنده وجود نداشت. و همچنین تلاش نافرجام نجات صحرائی یک در آوریل ۱۹۸۰ افکار عمومی را در مورد ضعف آمریکا در طول مبارزات انتخاباتی ۱۹۸۰ تحریک نمی‌کرد. اما دستگاه سیاست گذاری در دولت کارتر کاملاً در دست جنگجویان جنگ سرد و طرفداران امپراتوری بود که توسط مشاور امنیت ملی منفور، زیگنیو برژینسکی، رهبری می‌شد. دومی اصرار داشت که حفظ امپراتوری مستلزم -

- محافظت از یک متحد سقوط کرده و اشنگتن.
- امتناع از تسلیم شدن در برابر "باج‌گیری" ادعایی از طریق چانه‌زنی برای بازگرداندن گروگان‌ها.
- برخورد با دانشجویان اساساً آرمان‌گرا و مذهبی به عنوان "تروریست" که نباید به آنها رحم کرد.

بقیه‌اش را هم که می‌گویند، دیگر تاریخ است. بن‌بست طولانی گروگان‌گیری و سرسختی و اشنگتن در بازگرداندن شاه - که دانشجویان ایرانی آن را به عنوان مدرکی مبنی بر اینکه و اشنگتن برای سرکوب انقلاب و بازگرداندن سلطنت در اسرع وقت ممکن به آن پایان داده است، تفسیر کردند - شکاف‌های عمیقی در داخل دولت موقت ایجاد کرد.

به سرعت بین رویکرد عمل‌گرایانه بازرگان - طرفدار اصلاحات تدریجی، دیپلماسی و محدود کردن زیاده‌روی روحانیون - و فشار تندروها برای اسلامی‌سازی سریع، پاکسازی مقامات رژیم سابق و عدالت انقلابی، تنش ایجاد شد. در نهایت، بن‌بست طولانی با و اشنگتن، تندروهای اسلامی را قادر ساخت تا کنترل را تثبیت و حتی سکولارهای چپ‌گرا را نیز پاکسازی کنند.

بر این اساس، در اوایل بحران گروگان‌گیری، دولت موقت در 6 نوامبر 1979 استعفا داد و بدین ترتیب تندروها را توانمند ساخت. در نتیجه، شورای انقلاب روحانیون اسلامی تا زمان نهادینه شدن بعدی جمهوری اسلامی، حکومت مستقیم را بر عهده گرفت.

در نگاهی به تاریخ، آسیب به امنیت و سلامت اقتصادی جمهوری آمریکا به دلیل چارچوب امپراتوری مانند روز روشن است. در آن برهه از زمان، و همچنین هر زمان دیگری از سال 1953 و قبل از آن، ایران ذره‌ای برای امنیت داخلی آمریکا اهمیت نداشت.

تا روز شکرگزاری 1979، دولت ایالات متحده می‌توانست شاه را بازگرداند، پول دزدیده شده را پس دهد و بابت سال 1953 عنذخواهی کند، و گروگان‌ها مطمئناً فوراً بازگردانده می‌شدند. علاوه بر این، در واقع، احتمال زیادی وجود دارد که یک دولت سکولار با پایگاه گسترده‌تر در قدرت باقی بماند، نه اینکه انقلاب توسط یک حکومت مذهبی تندرو که موضع «اول امپراتوری» و اشنگتن آن را ممکن ساخته بود، به دست گرفته شود.

با این حال، این تنها آغاز هرج و مرج در ایران بود که ناشی از سیاست «اول امپراتوری» و اشنگتن در طول جنگ سرد و مراحل پایانی آن بود. با ماندن در منطقه بدون هیچ دلیل موجهی برای امنیت داخلی، به سرعت در دهه ۱۹۸۰ فاجعه پادگان تفنگداران دریایی در لبنان در سال ۱۹۸۳، مداخله ایالات متحده به نفع صدام حسین در حمله به ایران در نیمه اول دهه و سرنگونی هواپیمای مسافربری ایران با ۲۹۰ سرنشین توسط ارتش ایالات متحده در سال ۱۹۸۸ رخ داد.

هیچ یک از این رویدادهای تعیین‌کننده، عناصری از روایت «۴۷ سال جنگ علیه آمریکا» کاخ سفید نیستند. در واقع، آنها تقریباً برعکس هستند، همانطور که در بخش ۲ بیشتر توضیح خواهیم داد.

سطری چند در مورد نویسنده این مقاله:

دیوید استاکمن نماینده دو دوره کنگره از میشیگان بود. او همچنین مدیر دفتر مدیریت و بودجه در دوران ریاست جمهوری رونالد ریگان بود. استاکمن پس از ترک کاخ سفید، 20 سال سابقه کار در وال استریت داشت. او نویسنده سه کتاب است: «پیروزی سیاست: چرا انقلاب ریگان شکست خورد»، «تغییر شکل بزرگ: فساد سرمایه‌داری در آمریکا، مغلوب شد! ملتی در آستانه ویرانی... و چگونه آن را بازگردانیم» و «حباب بزرگ پولی: از خود در برابر طوفان تورمی پیش رو محافظت کنید» که اخیراً منتشر شده است. او همچنین بنیانگذار «کنترا کورنر» دیوید استاکمن و «معامله گر مالی حباب» دیوید استاکمن است.

----- **با احترام «2026-03-26»**

.....